

چگونه می توانم در مورد خودم بنویسم درحالی که هرروز از حالی به حال دیگر می شوم. البته حال به حال شدن آدمها را شعرای ما گوشزد کرده اند، ولی من به این امر وقتی متوجه شدم که ازدواج کردم. در نتیجه پشت سر چیز هایی که می نویسم هفتاد و تا حسین نشسته.

گاه گاهی در نوشته هایم کلمه خدا ظاهر می شود، این کلمه نه نشان دهنده آنکه در دینم است، نه آن که تو در سر داری و نه آنکه من او را می پرستم. این کلمه نشان از نیاز من به وجودی است که جاودانی است. اگر من بمیرم او باقیست، پس من نیز نزدیک به او یا دور از او باقی خواهم ماند. شاید بدون این کلمه نیز می توان زندگی کرد و نوشت، ولی با این کلمه زندگی زیباست، پر از جوشش است. از همه مهمتر اینکه یک نیاز من برآورده می شود.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵ توکیو

در آن لحظه که چیزی خلق می شود، از هیچ چیزی بیرون میاید، زیباترین حسها را در درون خودم می بینم. بهترین کلمات برای بیان این حالت را در قرآن یافتم:

تجری من تحت النهار

۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۵ توکیو

زندگی نبرد بین خوبی و بدی است، چه در برون و چه در درون آدمی، و از جمله کارها که تو را به جبهه خوبی نزدیکتر می کند، خلق کردن است همچون خدا که اولین صفت که به او نسبت می دهند، صفت خالق است. تعریف خلق گسترده است و می تواند یک حرکت بدن باشد، که کمتر کسی قابل به اجرای آن است، موسیقی باشد یا کشفی در علم. در این نبرد ما بیشتر وقتمان را صرف به بند کشیدن بدی می کنیم و با این امر به جبهه بدی نزدیکتر هستیم تا به جبهه خوبی، چرا که خلق نمی کنیم.

۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۵ توکیو

اگر کسی شروع به خلق کردن کند، زندگی برایش زیبا می شود، حتی اگر با مشکلات زیادی مواجه باشد. برای مثال Ramanujan را می توان نام برد. او در سال ۱۹۱۳ به Hardy می نویسد:

I have found a friend in you who views my labours sympathetically.... I am already a half starving man. To preserve my brains I want food and this is my first consideration. Any sympathetic letter from you will be helpful to me here to get a scholarship either from the university or from the government.

۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵ توکیو

چقدر خوب که مرگ هست. مرگی که به حرصمان پایان می دهد، حرص به پول، حرص به علم، حرص به خدا بودن. بعد آشنا شدن با فرهنگهای مختلف، فهمیدم که حرام و حلال نسبی است و همان بهتر که بعضی چیزها بر ما حرام باشد.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۵ توکیو

نوشتن خیلی سخت است، مخصوصا وقتی می خواهی در مورد بدیهات بنویسی، چرا که خجالت میکشی، فکر می کنی که نوشتن بدی باعث توجیه آن می شود. گاهی اوقات آن را اصلا بدی به حساب نمی آوری، می پنداری که نوشتنت باعث ظهور بدعادت می شود، چرا که بدی نیز می تواند نسبی باشد.

۱۰ خرداد ۱۳۸۵ توکیو

یکی از خاصیتها ما ایرانیها، از هر نوعش را که بگیری، این است که خدا را در فرد جستجو می کنیم نه در جمع. به همین خاطر است که بعضی وقتها فرداخدای می شویم بت پرست. به همین خاطر است که روح جمعی مان گسسته هست و کسی مثل من، می شود ریاضی دوست، که سرش درکار خودش هست و کار به کار دیگران ندارد.

۲۱ تیر ۱۳۸۵ توکیو

از جمله دیگر بدیهایمان اینکه، بدون غرض نمی توانیم قضاوت بکنیم. وقتی هم که قضاوت می کنیم، چندتا بدویرا به طرف مقابل می گوئیم.

۳۱ تیر ۱۳۸۵ توکیو

به نظر من ما خیلی صفت و شعار الکی به کار می بریم. از جمله اینکه به خودمان هرروز میگوئیم *ملت بزرگوار* و وقتی دشمنمان کاری می کند میگوئیم: او با این کار طرح نابودی خود را کشیده است. ۴ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

زندگی خیلی عجیب است. منی که تا ۱۷ سالگی تهران رفتن سفری بزرگ برایم به حساب می آمد، ناگهان آواره این کشور و آن کشور می کند، زبان های مختلف به من یاد می دهد و خلاصه این که خودم را با خودم غریب می کند. ۶ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

مهمترین تغییری که بعد از خروج از ایران درمن به وجود آمد، این بود که فهمیدم آنچه ما دینش می نامیم در حقیقت بخشی از فرهنگ ماست، و اصولا سخت است به یک فرهنگ خوبی و بدی، پستی و بالایی نسبت دهیم.

مهمترین کاریامبراسلام این بود که مفهوم خدا را عاری از مفاهیم دنیایی کرد. خدایی که دیگر برای اثبات وجودش دریا را نصف نمی کند و نوزاد را در کوه پاره به حرف در نمی آورد. این خدای صفات است و تنها موجودی که این صفات به او یاد داده شده است، انسان است. انسان این صفات را از یاد برده است و هدف از هستی این گشته که او این صفات را به یاد بیاورد.

۹ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

باتمام احترامی که به فیدل کاسترو قائم، همیشه این سؤال درظهنم هست که چرا او قدرت را به دیگران واگذار نمی کند.

برای اینکه بهترین استفاده و کمترین سوء استفاده از قدرت شود، باید آن دست به دست شود. این جزوی از هدف هستی یعنی جوشش و نوگرایی است. این دنیا انسان را به اُردل العمرین می رساند. ۱۰ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

اگر روزی صاحب فرزندی شدم، به او نخواهم گفت که در اسلام یا مسیحیت خدا این است و آن است. خواهم گذاشت که مراوهران چه از ظاهر اسلام در من باقی مانده است را، همسرم را وهران چه از ظاهر مسیحیت در او باقی مانده است را ببیند. آنگاه خود مفهوم خدای خویش را به وجود بیاورد، خود راهی برای پرستش پیدا کند، و خود نامی برای دینش برگزیند. شاید دیرپری دین خود رها کنم و به دین او درآیم. ۱۴ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

بعضی وقتها خودم را تنها جسم وعادتهای آن، چه خوب وچه بد، درمی یابم. ۲۲ مرداد ۱۳۸۵ توکیو

به خودم گفته بودم که من آمریکا برو نیستم. امسال به گفته همسروبه محض تجربه، پشت به حرف خودم زدم و تقاضای ویزای ترانزیت کردم. کارمند اولی خوش اخلاق بود و حداقل با لبخند با من حرف زد. کارمند دوم، که از رئیسان هم بود، آنچنان چپ چپ به من نگاه می کرد...توکه دولت ایران را حامی تروریست می دانی، مدرک سربازی صادره توسط این دولت رامی خواهی چه کار. همان بهتر که به حرف خود وفادار می ماندم. ۱ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

هردولتی شایسته ملت خود وهرملتی شایسته دولت خود است. دیکتاتوری در جامعه ای به وجود می آید که مردمانش دیکتاتورپذیر باشند. برای رسیدن به دمکراسی به جای نق زدن، وظیفه خویش را خوب اجرا کنیم. ۳ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

بعضی وقتها فکر می کنم که فرق من ویک مورچه کارگر در چیست؟ هر دوی ما کارگریم که کار در فطرتمان نوشته شده است. ۷ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

امروز دوباره مثل دوران ۱۷ سالگیم از ریاضی کار کردن لذت بردم. راستش را بگویم، مثل اینکه یک دید نو برای یک مسئله دشوار ریاضی پیدا کرده ام. دوباره در رویا آن مسئله را حل شده می بینم. تجربه نشان می دهد که بعد از چند روز رویای ناپدید خواهد شد. ۱۴ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

به نظر من فرهنگ ایرانی گرایش به دیکتاتورپذیری دارد. یک دلیل بر این امر فرهنگ عشق وعاشقی ماست. من می خواهم عاشق باشم وهر آن چه معشوق گوید آن کنم. به این ترتیب من لازم نیستم، و شاید حق ندارم، فکر کنم و این معشوق است که برام فکر می کند. مشکل سر اینجاست که این معشوق زمینی است و محکوم به همراهی بدی، که بدی همچون سگ ولگردی همه ما را تا آخر عمر دنبال خواهد کرد.

خوب، از لحاظ دیگر، این عشق وعاشقی است که فرهنگ ما را غنی کرده است. اگر شمس نبود، مولانا این همه سخن سرایی نمی کرد. گاهی اوقات بیٹی از مولانا می خوانم وآن بیت آن چنان زیباست:

گفتم چه کنم؟گفت همین که چه کنم گفتم به از این چاره بین که چه کنم
روکرد به من گفت که ای طالب دین پیوسته براین باش بر اینکه چه کنم

هر وقت درزندگی خودراگم شده حس میکنم، این دوبیتی را می خوانم. خوب به بحث خود باز گردیم. معشوق به تکامل خود می رسد، وقتی که بمیرد یا به غیبت برود. به همین خاطر هم است که در بسیاری از داستانهای عشق، نویسنده معشوق را زودهنگام می کشد.

شاید تو بگویی که من غرب زده شدم. ولی به صراحت می گویم که گرچه برزیلی نیستم ولی برزیل را همچون کشور خود دوست دارم. آخر سر شاید فرزندم بیشتر با این کشور قرابت داشته باشد، تا با ایران یا پرو. ۲۲ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

از جمله چیزهایی که باید یاد بگیریم اینست که شخص را به خاطر بدیهایش، خوبیهایش را ندیده او را گناهکار مطلق گردانیم. برای ما همیشه یک شخص یا شیطان است یا خدا. ولی این دو در یک دل زندگی می کنند و تنها مرگ است که اینها را از هم جدایی کند. ۲۳ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

از جمله بی حرمتیهایی که ما مسلمانان به قرآن کردیم اینکه کلماتش را برداشته واسم راه و رسم خودمان کردیم. از جمله این اسامی حزب الله است. ۲۴ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

امروز نگاهی به تفسیر قرآن شخصی انداختم. معلوم بود که او هرچه قرآن را خوانده است هیچ از آن نفهمیده است و تفسیر او جز وصف قرآن چیزی دیگر نبود، همچون شاعران درباری که شاه خود را وصف می کنند تا خرج زندگی خوش در آورند. بهتر که او هزار بار «خدای نور است» را در دفتر خویش می نوشت.

دوباره یک دوره از زندگی من در حال تمام شدن است. این دوره از سال ۲۰۰۱ میلادی از برزیل به ایران و از ایران به آلمان رفتنم شروع شد. تا سال ۲۰۰۵ میلادی در آلمان بودم وبعد به ژاپن آمدم و حال به برزیل می خواهم برگردم و شغل جدید خویش را در آنجا شروع کنم. به این فکر هستم که دوره جدید را با کاهش کار ریاضی، توجه به جنبه های دیگر زندگی و پدر شدن آغاز کنم. ۲۷ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

از جمله کسانی که تنها دوران بعد از انقلاب ایران را به یاد می آورد، باور دارم که انقلاب ایران باید اتفاق می افتاد و ایرانیان

باید این تجربه را می کردند (پدرم با آنکه فرد بسیار مذهبی بود، تا آخر عمرش به چشم تردید به این انقلاب نگاه کرد). هر انقلابی خوبی ها و بدی هایی دارد. از بارز ترین بدی های این انقلاب این بود که ریا را در جامعه افزایش داد. مسلمانان را در ظاهر مسلمانتر کرد و از درون تهی تر.

اگر روزی آن غایب آمد و آنچه ما می پنداشیم نبود چه می کنیم؟ اگر آنان که دوست نداریمشان با او همراه شدند، اگر همچون ما نپوشید، اگر در قاره آمریکا اعلام ظهور کردو بیشتر از مسلمانان از ادیان دیگر همراه او شدند. ۲۹ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

گاهگاهی به مرگ فکر کردن چیز خوبی است. آدم به تمام نظریه های خودش شک می کند، و اگر بیشتر فکر کنی خودت را تهی در می یابی. مثل اینکه تو هیچ کار نکرده باشی و کسانی دیگر آن همه کار را از طریق تو انجام داده اند. ۳۰ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

امشب شب آخر است که در توکیو هستم. یکی از خوبی هایی که در ژاپن دیدم این بود که تخصص هر شخص معلوم است و هر کاری به متخصص آن واگذار می شود. این چند مزیت دارد: اول اینکه کار به نحو احسن انجام می شود. دوم اینکه شخص به تخصص خود متمرکز شده و پول کافی برای پرداخت به دیگران به خاطر تخصصشان را دارد. سوم اینکه کمترین زمان مصرف می شود و پول در جامعه به گردش در می آید. ۸ شهریور ۱۳۸۵ توکیو

خلاصه بعد از پنج سال به برزیل برگشتم.
۱۲ آبان ۱۳۸۵ ریودوژانیرو

یکی از دوستان به من یادآور شد که من در دوره لیسانس شعار داده بودم که من خارج برو نیستم و اینکه حال در خارج تشریف دارم. از آنجا که شغل تحقیق ریاضی محدود به استادی در دانشگاه (و نه تمام دانشگاهها) است، توصیه من به تمام مشتاقان ریاضی این است که دامنه جستجوی خود برای پیدا کردن شغل ریاضی را، نه تنها کشور خود بلکه تمام دنیا قرار دهند. برای ما باورم که در ایران جوانانی وجود دارند که امکان تحصیل ریاضی ندارند ولی در خارج این امکان را دارند.

۱۳۸۵ ریودوژانیرو
قانون بقا اینکه هر که قویتر است حق زندگی دارد، به همان اندازه که برای حیوانات صادق است برای انسان نیز صادق است. هر که باهوش تر است، زیادتیر کار می کند و از نظر جسمی قویتر است بیشتر حق داشتن جای بهتر برای زندگی، شغل بهتر و زوج بهتر را دارد. ۲۰۰۷ (اول ژانویه) ۱۳۸۵ ریودوژانیرو

از جمله خوبی های ازدواج این بود که شخصی دیوانه در وجود خود پیدا کردم که به هیچ منطقی اعتقاد ندارد. با آنکه با جماعت به زبان منطق حرف می زنم، در برخورد با خانم، این شخص حسین می شود و این جاست که حسین همان قدر که عاشق خانمش است به همان اندازه نیز از او نفرت دارد. ۲۳ ژانویه ۲۰۰۷ (۳ بهمن ۱۳۸۵ ریودوژانیرو)

زندگی برایم بعضی وقتها مثل قمار می ماند. فرصت کوتاهی به من داده شده است و در این فرصت کوتاه باید بهترین را انجام دهم. گاهی سالهای عمرم را صرف چیزی می کنم، و بعد در می یابم که بهتر بود کمی از آن چیز فاصله می گرفتم تا بهترش درک می کردم. گاهی نیز از چیزی فاصله می گیرم، تا موقع برگشت به آن آماده تر باشم. ولی این امر جز به جهالت نمی افزاید. ۲۴ ژانویه ۲۰۰۷ (۴ بهمن ۱۳۸۵ ریودوژانیرو)
این روزها در حال خواندن رمان صد سال تنهایی اثر گابریل گارسیا مارکز بودم. بیشتر از داستان کتاب، هنر نوشتن مرا مشغول کرده بود. آن چیز که که برایم خطی بیش نیست، برای نویسنده کتاب زندگی بود با تمام جزئیاتش. ۲۶ ژانویه ۲۰۰۷ (۶ آذر ۱۳۸۵ ریودوژانیرو)
حسین مواساتی